

عکس‌ها: سجاد صفری/ایران

مشاهدات خبرنگار «ایران» از مناطق جنگ زده شمال عراق - ۱

روزگار سپری‌شده مردم زخم‌خورده

حمید حاجی‌پور

خانه‌ها روی هم آوار شده‌اند. شهر بوی اجساد سوخته می‌دهد. با صدای تیراندازی و تبادل آتش و رفت و آمد ماشین‌های زرهی و نظامی که ناگهان موقعیت‌شان را تغییر می‌دهند، اضطرابم به اوج می‌رسد. روی بعضی از دیوارهای سرپا مانده از جنگ و درگیری، شعارهایی که داعش از خود به جا گذاشته، آدم را می‌ترساند و صحنه اعدام‌ها و سربریدن‌ها را به ذهن می‌ریزد. اجساد نیروهای تکفیری در گرمای کشنده تابستان، نفس شهر ویران‌شده را بند آورده. وزوز لشکر مگس‌ها قطع نمی‌شود. پیام‌های تلگرامی دوستان را نگاه می‌کنم؛ آنها یکسره می‌پرسند در موصل چه می‌کنم و هزاران توصیه و هشدار و درخواست که با بوی تعفن اجساد در هم می‌آمیزد و من در این فکرم که اگر اهل این شهر بودم، حتماً تا حالا کشته شده بودم.



[آرامگاه حضرت یونس]

■ **از تهران تا موصل**

قرار بود درست روز آزادسازی موصل آنجا باشیم ولی با یک روز تأخیر به بغداد رسیدیم. مردم شادمان از پیروزی در موصل به خیابان‌ها آمده‌اند، همه پرچم به‌دست و نظامیانی که رقص «یزله» می‌کنند.

بغداد اندازه تهران ماشین ندارد ولی اسکورت ماشین حیدرالعبادی، نخست‌وزیر عراق که فاصله زیادی با ما ندارد و حضور مردم، ترافیک سنگینی به راه انداخته است. نفس تازه نکرده چند بار برنامه را با راننده و مترجمی که قرار است ما را به موصل ببرند مرور می‌کنیم. من و سجاد صفری عکاس روزنامه. قرار است راننده هر طور شده ما را به شهر تازه آزاد شده موصل برساند و وقتی به سیطره‌ها (ایست بازرسی) رسیدیم هیچ حرفی نزنیم و نگوییم از کجا آمده‌ایم و بدون آنها هیچ جا نرویم.

ساعت ۵ صبح راه می‌افتیم. شب و روز بغداد گرم است. حتی آفتاب بی‌رمق دم صبحش هم پوست آدم را می‌گزد. روی نقشه ۴۵۰ کیلومتر راه داریم. بیرون بغداد سرسبز است و باغ‌های انجیر و انگور و هلو و شلیل در دو طرف جاده «دجیل» آدم را یاد جاده‌های شمالی خودمان می‌اندازد. باغدارها میوه‌های‌شان را کنار جاده بساط کرده‌اند و آدم را به هوس می‌اندازند؛ بی‌نصیب نمی‌مانیم و سپاسگزار از میهمان‌نوازی‌شان. باغداری که میوه تعارف‌مان می‌کند، می‌گوید: «داعشی‌ها ۳ سال پیش تا اینجا آمده بودند، می‌خواستند بغداد را بگیرند. اگر مقاومت نمی‌کردیم کارمان تمام بود.»

برای رسیدن به موصل باید از «سامرا» و «الدور» و «تکریت» و «بیجی» در استان «صلاح‌الدین» و «قیاره» و «حمام العلیل» در استان «نینوا» بگذریم. شهرهایی که مدت‌ها در اسارت داعش بوده‌اند. «ابومصطفی»، راننده‌مان می‌گوید فقط «تل عفر»، «حویجه» و بخشی از «الرمادی» در دست نیروهای تروریستی باقی‌مانده‌اند که آنها هم در این چند ماه آزاد می‌شوند.

برخلاف جاده‌های کشورمان که پلیس و دوربین ثبت سرعت هر تخلفی را با برگه جریمه تحویلت می‌دهند، جاده‌های عراق چنین محدودیت‌هایی ندارند. یعنی هر چقدر که جاده کشش دارد تخت‌گاز می‌تازند. درست مثل راننده ما که سرعت را به ۱۷۰- ۱۸۰ هم می‌رساند!

وسط جاده بغداد- سامرا عکس شهدای مقاومت را نصب کرده‌اند و در این سرعت تصاویرشان مثل آلبومی غم‌انگیز مقابل‌مان ورق می‌خورد. تصاویر ۲ هزار نیروی مقاومت حشد الشعبی که به گفته ابومصطفی حق بزرگی در پیروزهای اخیر دارند.

بعد از تکریت و نرسیده به «العوجه»، زادگاه صدام، تابلویی راهنمایی‌مان می‌کند به سوی نمایشگاه غنیمت‌های گرفته شده از داعش! از اسلحه و انواع ماشین گرفته تا لباس و تجهیزات نظامی امریکایی و پرچم‌های سیاه‌رنگ‌شان که برعکس از روی دیوار آویزان شده‌اند.

وقت زیادی نداریم و باید تا عصر خودمان را به موصل برسانیم. نیازی به نمایشگاه نیست همه جای جاده نمایشگاه داعش است. خانه و مغازه‌های ویران و ماشین‌های سوخته و دکل‌های بزرگ برق که گویی روی زمین زانو زده‌اند، از حمله تروریست‌ها در امان نمانده‌اند.

بعد از العوجه سمت چپ‌مان جاده‌ای است که از کنار دانشکده افسری «اسپایکر» نیروی هوایی عراق می‌گذرد. راننده سرعتش را کم می‌کند و می‌گوید: «اینجا همانجایی است که داعشی‌ها دست به جنایت گسترده‌ای زدند. می‌گویند وقتی داعشی‌ها دانشکده را محاصره کردند، این قول را دادند که با کسی کاری نخواهند داشت و امان نامه دادند، بعضی از فرماندهان قصد مقاومت داشتند ولی برخی اصرار کردند که تسلیم شوند و همین‌طور هم شد. داعشی‌ها بعد از ورود به پادگان، هزار و ۷۰۰ نفر از دانشجویان شیعه را به اسارت گرفتند و نیمی از آنها را در همان پادگان یا حومه شهر بیجی با رگبار به قتل رساندند و نیم دیگر را به سوی سد دجله بردند و یکی یکی با تیر زدند و جسدشان را داخل سد انداختند. فیلم‌هایش را هم در شبکه‌های مجازی منتشر کردند.»

■ **از بیجی تا حوالی موصل**

حوالی ظهر به شهر «بیجی» می‌رسیم. شهری نفتی که یکی از منابع کسب درآمد داعش بود. تروریست‌ها نفت را از بیجی به شمال عراق می‌رساندند و همانجا نقدش می‌کردند. این شهر زمانی که چندین بار بین نیروی مقاومت و آنها دست به دست شد، تروریست‌ها پیش از آخرین عقب‌نشینی، قسمت اعظمی از پالایشگاه را از بین بردند. این پیروزی بزرگترین فتح نیروهای مقاومت و نظامی عراق بود و پیش‌درآمدی شد برای فتح قیاره و موصل.

مسجد «فتاح» ابتدای شهر است. مسجدی که مثل بقیه بناهای دیگر شهر، از جنگ در امان نمانده است. یکی از نیروهای مقاومت که نمی‌خواهد اسم و مشخصاتی از او در این گزارش برده شود، می‌گوید: «داعشی‌ها اینجا مقاومت زیادی کردند و نمی‌خواستند این شهر را از دست بدهند. بیجی چند بار از سوی ما و آنها تصرف شد ولی بالاخره در تقابل آتش سنگین، آنها را فراری دادیم. تروریست‌ها در بیجی کشته‌های زیادی دادند و هنگام فرار هم پالایشگاه و تأسیسات زیادی را از بین بردند.

مسجد فتاح، یکی از مقرهای اصلی داعش بود و اعدام‌های‌شان را اینجا به اجرا می‌گذاشتند. اسرا و نظامیان یا کسانی که از دستورات آنها تبعیت نمی‌کردند اینجا گردن زده می‌شدند.»

«ابو زهرا»، حرف‌ها را بدون هیچ کم و کاستی ترجمه می‌کند و من با حرف‌های مرد عرب گویی پرت می‌شوم به حلقه مردمانی که برای تماشای مراسم اعدام آمده‌اند. مردان سیاه‌پوش بالای سر اسرا می‌ایستند و چاقو را از غلاف بیرون می‌کشند... چه صحنه هولناکی! مردم تحت تصرف داعش چه روزگاری داشته‌اند!

بیجی در کنترل کامل نیروهای نظامی و مقاومت است. برای ورود به مرکز شهر هماهنگی‌ها صورت می‌گیرد. همه مأموران و نیروها خشاب اضافه و نارنجک و هر چیزی را که برای مقابله به درد می‌خورد به خودشان بسته‌اند. یکی‌شان می‌گوید: «گاهی بعضی از این داعشی‌ها از گوشه و کنارها سبز می‌شوند و دست به انتحار می‌زنند، باید هشیار و مسلح باشیم.»

خیابان‌های بیجی در سکوت غم‌انگیزی فرو رفته است. انگار که خانه‌ها و خیابان‌ها و مغازه‌ها و اداره‌هایی که روی هم آوار شده‌اند دل‌شان برای مردم شهر تنگ شده. پشت یکی از خرابه‌ها دوچرخه کوچکی به دیوار حیاط خانه ناپیدایی تکیه زده و چند متر آن طرف‌تر لاشه موشکی که روی زمین داغ، جا خشک کرده است. پیش خودم می‌گویم صاحب این دوچرخه که شاید پسر یا دختربچه‌ای ۱۲-۱۰ ساله باشد کجاست؟ زنده‌است؟ آیا دلش پیش دوچرخه‌اش مانده؟ سؤال‌ها همین‌طور توی ذهنم ردیف می‌شوند و بی‌جواب می‌مانند، هشدار یکی از مأموران، رشته خیالاتم را پاره می‌کند. می‌گوید موشک عمل نکرده و خطرناک است، باید اینجا را سریعاً ترک کنیم.

از سامرا تا بیجی آثار حمله و حکمرانی داعش هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شود. اکثر خانه‌ها در جریان بازپس‌گیری شهر زخم عمیقی برداشته‌اند و عده کمی از مردم به خانه‌های‌شان بازگشته‌اند. خیلی‌ها هم هنوز جرأت بازگشت به شهرشان را ندارند.

با گذشتن از ۲ ایست و بازرسی دیگر به مقر فرماندهی نیروهای مقاومت می‌رسیم. مقری که خانه یکی از اهالی بوده و جز چند تیری که دیوارهایش را زخمی کرده آثاری از ویرانی ندارد. روی زمین نمناکی که قبلاً باغچه بوده، چمن مصنوعی پهن کرده‌اند و مبل‌های خاکستری رنگی که میراث اهالی خانه است دور تا دور آن چیده‌اند. توی پذیرایی هم مبل چیده‌اند و پرچم بزرگ عراق را به دیوار زده‌اند و تا حد امکان سعی کرده‌اند خانه را به مقری نظامی شبیه کنند ولی لوسترهای پر زرق و برق و تلویزیون و مجسمه‌های دکوری کنار آن روایت دیگری دارد.

فرمانده از پشت میز چوبی بزرگش بلند می‌شود و به پیشوازمان می‌آید. میانه قد است و هیکل درشتی دارد. لباس سبز نظامی به تن دارد و کلت مگنومی به کمرش بسته، ابروهای به‌هم گره‌خورده و چهره آفتاب‌سوخته‌اش جذبه خاصی به او داده است.

از او درباره نبرد در شهر بیجی می‌پرسیم. می‌گوید: «بیجی یکی از شهرهای مهم عراق است و با توجه به وجود پالایشگاه و خطوط نفتی که دارد، برای داعش بسیار مهم بود. آنها نفت را از اینجا به آن سوی مرز رد می‌کردند و یکی از منابع کسب درآمدشان بود. با توجه به اهمیت استراتژیک و اقتصادی این شهر برای داعش، آنها مقاومت زیادی کردند که بیجی را از دست ندهند و وقتی دیدند نمی‌شود، خسارت‌های زیادی وارد کردند. آنها از تله‌های انفجاری یا عملیات‌های انتحاری برای مقابله با ما استفاده کردند ولی پس از چندین ماه بالاخره با یاری خدا موفق شدیم آنها را از بیجی بیرون کنیم و شهر را در کنترل صددرصد خودمان دربیاوریم.» او فیلم‌های چند درگیری نفسگیر را نشان‌مان می‌دهد و حمله‌ای که منجر به بازپس‌گیری شهر شد. تصاویری از جنگ‌های خانه به خانه، جنایات نیروهای تروریستی و عملیات‌های انتحاری آنها که آنقدر تلخ و دلخراش هستند که زبانی برای بیان‌شان نیست. از بیجی به سوی حمام العلیل می‌رویم و در طول مسیر نیم‌ساعته درباره وضعیت کسانی حرف می‌زنیم که خانه و زندگی و زمین و باغ‌شان را رها کرده‌اند تا گرفتار داعش نشوند. نیروهای تروریستی هنگام عقب‌نشینی جاده و پل‌ها را تخریب کرده‌اند تا پیشروی نیروهای نظامی را کند کنند و هنوز آثار این خرابی‌ها مثل نمایشگاه بزرگی از داعش در مناطق شمالی عراق پیش چشم ماست!

حمام العلیل، شهری کوچک و قدیمی در ۱۵ کیلومتری موصل است که به چشمه‌های آب گرم و معدنی‌اش معروف است. اسم شهر را به خاطر خاصیت درمانی همین چشمه‌ها گذاشته‌اند؛ حمام بیماران. زندگی کم و بیش به حمام العلیل بازگشته و تردد نیروهای نظامی کم و بیش امنیت را در این شهر برقرار کرده است. کرکره مغازه‌ها یکی در میان بالاست و زندگی در این شهر کوچک با چند خیابان محدودش جریان دارد. بچه‌های زیادی در حاشیه جاده آب معدنی و چای می‌فروشند، آنقدر زیادند که وقتی می‌خواهیم آب بخریم ماشین‌مان در چشم به هم زدنی به محاصره در می‌آید. ابومصطفی می‌گوید: «این بچه‌ها از اردوگاه برای کار و کسب درآمدی برای خانواده‌شان اینجا می‌آیند.» به سوی خیابان «ابوکورنیش» که چند متری با رودخانه دجله فاصله ندارد می‌رویم. آب معدنی اصلی حمام العیل همین‌جاست؛ چشمه‌های آب معدنی کوچک و بزرگی کنار دجله که بچه‌ها در آن مشغول آب‌تنی هستند؛ شاید بیش از ۲۰۰ کودک. بزرگترها هم به چشمه دیگری می‌روند که دقیقاً روبه‌روی رودخانه است.

«محمد» جوان ۱۸ ساله‌ای که جلوی یکی از این چشمه‌های آب‌گرم صابون و شامپو و لباس شنا می‌فروشد، درباره زندگی تحت سلطه داعش می‌گوید: «زمانی که آنها اینجا بودند همه امکانات در اختیارشان بود. به همه زور می‌گفتند و کسی جرأت مخالفت نداشت. آنها هر کسی را که از دستورات‌شان پیروی نمی‌کرد وسط شهر می‌آوردند و اعدامش می‌کردند. کسی حق شنا در آب‌گرم‌های روباز را نداشت و برای استفاده از آب‌گرم‌های سرپوشیده، مردان باید با لباس کامل می‌آمدند و زن‌ها هم اصلاً حق استفاده نداشتند.»

از حمام العلیل تا موصل راهی نیست شاید یک ربع. سیطره‌ها و گشت نیروهای پلیس بیشتر و بیشتر می‌شود، از اینجا می‌شود بوی خطر را شنید. برای عبور از سیطره‌ها و رسیدن به موصل باید مجوز داشت. به کمک راننده از همه‌شان عبور می‌کنیم و به ورودی شهر جنگ‌زده می‌رسیم... ادامه دارد.

نیم نگاه

■ «محمد» جوان ۱۸ ساله‌ای که جلوی یکی از این چشمه‌های آب گرم صابون و شامپو و لباس شنا می‌فروشد، درباره زندگی تحت سلطه داعش می‌گوید: «زمانی که آنها اینجا بودند همه امکانات در اختیارشان بود. به همه زور می‌گفتند و کسی جرأت مخالفت نداشت. آنها هر کسی را که از دستورات‌شان پیروی نمی‌کرد وسط شهر می‌آوردند و اعدامش می‌کردند. کسی حق شنا در آب گرم‌های روباز را نداشت و برای استفاده از آب گرم‌های سرپوشیده، مردان باید با لباس کامل می‌آمدند و زن‌ها هم اصلاً حق استفاده نداشتند.»

■ خیابان‌های بیجی در سکوت غم‌انگیزی فرو رفته است. پشت یکی از خرابه‌ها دوچرخه کوچکی به دیوار حیاط خانه ناپیدایی تکیه زده و چند متر آن طرف‌تر لاشه موشکی که روی زمین داغ، جا خشک کرده است. پیش خودم می‌گویم صاحب این دوچرخه که شاید پسر یا دختربچه‌ای ۱۲-۱۰ ساله باشد کجاست؟ زنده‌است؟ آیا دلش پیش دوچرخه‌اش مانده؟ هشدار یکی از مأموران، رشته خیالاتم را پاره می‌کند. می‌گوید موشک عمل نکرده و خطرناک است، باید اینجا را سریعاً ترک کنیم.



یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه ایران دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۶۵۶۲

جدول عادی

افقی:

۱- نوشیدنی میهمانی‌ها- مسیری که تا سده پانزدهم میلادی به مدت ۱۷۰۰ سال، بزرگ‌ترین شبکه بازرگانی دنیا بود
۲- طبقه اول اعداد- گوش کن ادبی- حبل الورید
۳- شهری در ۳۰ کیلومتری شرق تهران- واحد سنجش حجم مایعات- امرنوشتن
۴- پیشوندی به معنی سوی- مایه حیات- حیوان بدبو- قعر جهنم
۵- ضربه سرفوتبالیست- پاکیزگی- مرکز بنگلادش
۶- سازمانی که کارش برقراری ارتباط تلفنی از راه دور است- ورم عفونی- پنهان کردن
۷- خورشید گرفتگی- کارهای نیک- سوتی!
۸- یکی از درخشان‌ترین شاعره‌های عصر سامانیان
۹- خدمتکار پیر- گوهرها- جاودان
۱۰- آخرین یک رقمی- منظور- رولور
۱۱- به قول شاعر جای تن آسایی نیست- ساز هندی- واژه تمجید
۱۲- محله- توان- نقش بازیگر- بوسه
۱۳- ناگزیر- تکنولوژی پیشرفته- نگین کوه‌های البرز
۱۴- بخت برگشتگی- کمک- آبسنگ حلقوی
۱۵- شاعر عهد طاهریان و صفاریان و معاصر عمرولیث صفاری- یاکریم

عمودی:

۱- کنایه از فهماندن موضوعی به کسی- گلوله کاموا
۲- شکستنی در ورزش- بی‌تکلف- فضای ذهنی
۳- کلمه دعایی به معنی باشد- چکش در خانه!- سارق
۴- بدنه درخت- سودمند- ابر غلیظ- نوبت بازی
۵- بیننده- دوری از یار- رازیانه
۶- از موجودات قرآنی- خداحافظی خارجی- اصول و قواعد
۷- طایفه- گردشگاه ییلاقی شهروندان تهرانی که در فصل تابستان به خاطر توتستان‌های پربارش پذیرای اهالی شهر است- حکومت آلمان نازی
۸- دو برابر صد- جشن باستانی- رادار زیر دریایی
۹- عددی ترتیبی- بی‌نظمی و آشوب- واحدی برای کاغذ و آهن
۱۰- شهر زیتون- سواری آن دولا دولا نمی‌شود- حرف تمسخر
۱۱- پنج آذری- صداقت- خواب کودکانه
۱۲- قسمتی از پا- کوچک- داروی استنشاقی- عضو پا
۱۳- یکی از ۱۲ حواری مسیح(ع)- از کهن‌ترین و زیباترین روستاهای پاوه- سوگ
۱۴- بد طینت- درون- دارای محصول
۱۵- خار روی لوله تفنگ برای نشانه‌گیری- این رنگ از ترکیب سفید با مقدار بسیار اندکی آبی به دست می‌آید

جدول ویژه

افقی:

۱- قلعه دیدنی گنبد کاووس- بازیگر مرد فیلم مفت‌آباد
۲- نگرش- زیب و زینت- پایتخت ویتنام
۳- قراول- آشنا- درخت جوان
۴- بیماری پوستی- تابلویی از لیختنستاین- خجالتی- نیمسال
۵- درخت زبان گنجشک- سلاح سنگ‌انداز- مرادف بهمان
۶- کشور آفریقایی- تواضع- تصدیق خودمانی
۷- نام دیگر مراکش- رمان ویرجینیا وولف- عکس‌العمل دروازه‌بان
۸- کتاب ماریو سولداتی
۹- مرواریدها- کارگزار- گروگذارنده
۱۰- برهنه- تهیه و تنظیم و ارسال مدارک- پایتخت گرجستان
۱۱- همگی، همه- امتحان- پایه
۱۲- خویشتن- نام کوچک نخستین فضانورد- یک و یک- امر به آمدن
۱۳- نغمه- خبرگزاری رسمی ایتالیا- یکی از کهن‌ترین شهرهای ایران و جهان
۱۴- از شاگردان میرعماد- رویان- شهری در فرانسه
۱۵- مهاجم سابق اشتوتگارت- صنعتی در شعر فارسی

عمودی:

۱- پدر دانش ژنتیک نوین- به میوه نرسیده خرما گفته می‌شود
۲- دومین شهر پرجمعیت کره جنوبی بعد از سئول- چپاول- ورزش چینی
۳- پول عربستان- سنگی شفاف و زینتی- فراق
۴- به یکباره- چاق- جمع اصم- تنبیهی که در مدارس منسوخ شده است
۵- زانوی در!- توان قرار دادن خود جای دیگران- آسیب
۶- از احشام- شیر آغوز- آثار و عوارض طبیعی در یک جو معین و در یک دوره زمانی ثابت
۷- محاسن- شاه هخامنش- تفنگدار سواره
۸- کلاسور- گوسفند ماده- خبرگزاری دانشجویان ایران
۹- پارسنگ ترازو- نوعی کانی سیلیس‌دار- اشاره به نزدیک
۱۰- سربلند- سازمان مدیریت بحران فدرال- مظهر لاغری
۱۱- طریق کوتاه- محله شمال تهران- نوعی نان
۱۲- عزیز- سوپ ایرانی- نام اولیه قوم ماد- متحیر
۱۳- ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی که در حملات یازدهم سپتامبر فرو ریختند، در قسمت جنوب غربی این منطقه قرار داشتند- شکرگزاری- مخفف بیرون
۱۴- رشته پهن- دیده دوختن بدون پلک زدن- بیخ سوسن
۱۵- بندری در کرانه خلیج فارس در استان بوشهر- مرکز آرژانتین

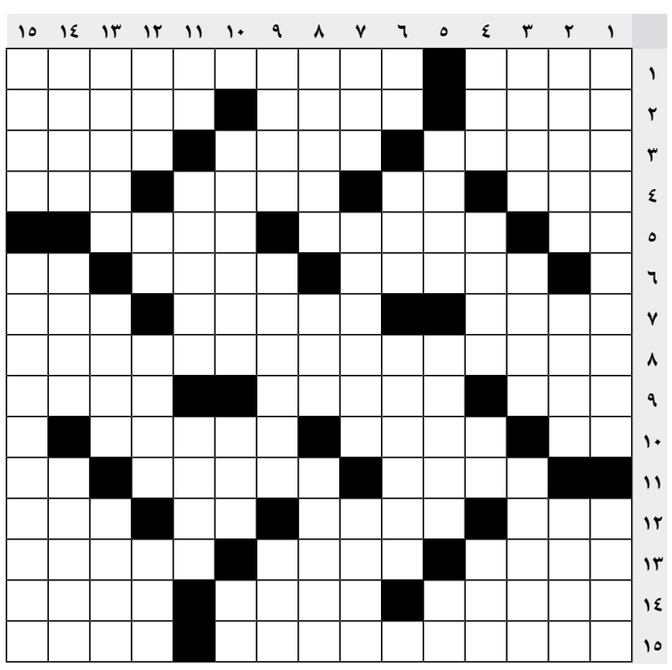

حل جدول عادی شماره ۶۵۶۱



حل جدول ویژه شماره ۶۵۶۱

